



۳-۳-۶

ضمیمه نوجوان

شماره ۶۵ ■ ۱۴ مرداد ۱۴۰۰

نوجوان
باز

یادداشت

برزخ مدرسه مجازی



فائزه نادری

معلم چشم در چشم دانش آموزهایش می پرسید: علم بهتر است یا ثروت؟ بچه ها مردمکی در کاسه چشم می چرخاندند و با اطمینانی پوشالی می گفتند: اجازه؟ علم. چرا؟ چون با علم می توان به ثروت رسید. معلم چشم در چشم تایید می کرد و دانش آموز هم فکر می کرد غایت علم ثروت است پس ثروت خوب است و علم هم وسیله خوبی برای هدفی خوبتر. امروز اما سوال اصلی بر سر علم و ثروت و خوب و خوبتر نیست و سوال اصلی این است: علم بهتر است یا سلامت بودن؟ وزیر آموزش و پرورش و وزیر بهداشت که روزهای آخر وزارت شان را در سپری می کنند هنوز نتوانسته اند به این سوال جواب چشم در چشمی به مردم بدهند. یک سال و نیم بیشتر است که آقایان حاجی میرزایی و نمکی نتوانستند با هم اندیشی و کارشناسی اوضاع در مورد باز شدن و باز نشدن مدارس نظر قطعی خود را اعلام کنند؛ چون عملاً هم اندیشی و کارشناسی اوضاعی شکل نگرفته. حاجی میرزایی پیش از اتمام یک سال تحصیلی کاملاً متفاوت در تاریخ آموزش و پرورش کشور چند بار تاکید داشت مدارس در اوضاع کرونا باید باز شوند و بچه ها بتوانند چشم در چشم معلم آموزش ببینند و خلاصه علم بهتر است. سال تحصیلی تمام شد، آفتاب تابستان روی آسفالت سال تحصیلی کشیده شد و مدرسه ها برای سه ماه به دانش آموزها استراحت مطلق دادند اما آی کانتکت واقعی شکل نگرفت و حاجی میرزایی مهر تایید نهایی را در دست های ستاد کرونا گذاشت. حاجی میرزایی هر بار خبر می داد که مدارس باید باز شوند و هر بار هم ستاد کرونا سلامت بودن را بر علم ترجیح می داد. پیشتر نیز نمکی، وزیر بهداشت گفته بود تا وقتی معلمان واکسینه نشوند مدارس را باز نمی کنیم و البته نکردند چون معلم های بی شمار عزیز واکسینه نشدند و دانش آموزها هم به همان ترتیب. اگرچه واکسینه شدن دانش آموزها برایشان اهمیتی نداشت و تاکیدشان فقط بر رعایت پروتکل ها از سمت دانش آموزان بود (مردم حالا کمتر از دو ماه فرصت دارند سرشان را از برزخ مدرسه مجازی بیرون بیاورند، نفسی چاق کنند و بعد دوباره سرشان را در برزخ برگردانند و درگیر باز بسته شدن ها بشوند. گرچه احتمالاً وزرای جدید دولت جدید اخبار باز و بسته شدن های جدیدی را در این برزخ منتشر می کنند، تا چه پیش آید و چشم تا کجا کار کند.

روزهای بعد از تو!



صدرا علی یک مستند ساز

هیچ آینده روشنی و راهی به جز انگل اجتماع شدن پیش رویشان نیست!

اما دوستان عزیزان باور کنید که همه چیز تازه شروع شده! این راز من بشنوید که چند سال پیش جزو همان دسته اول بوده ام! این راز دانشجویان بیکار و افسرده دانشگاه تهران و صنعتی شریف و امیرکبیر بشنوید. این راز خیل عظیم تغییر رشته دهندگان و انصرافی های بهترین رشته های بهترین دانشگاه ها بشنوید. این راز کارآفرینان موفق که حتی کوچکترین تحصیلات آکادمیکی نداشته اند بشنوید!

آیا این حرف ها به این معنی است که پس دانشگاه به هیچ دردی نمی خورد؟ قطعاً نه! دانشگاه رفتن، فقط یک انتخاب است در کنار ده ها انتخاب دیگر و نه بیشتر! دانشگاه همانقدر که می تواند کمک کند تا یک فرد به موفقیت برسد، می تواند چنان با مغز او را زمین بزند که دیگر نتواند حتی از جایش بلند شود!

زندگی ما انسان ها، خیلی بزرگتر و پیچیده تر از آن است که با یک نتیجه کنکور بخواد طومارش بسته شود. پیش روی همه ما پر است از فرصت ها و تهدیدها و چالش های مختلفی که حتی نمی توانیم تصورش را بکنیم. چالش های بزرگی که خیلی وقت ها کنکور و دانشگاه در برابرش مسخره بازی اند! چه جزو دسته اول هستیم و یا دوم، مهم است این را بدانیم که همه چیز تازه شروع شده!



اکثر افراد هر دو دسته، یک ویژگی مشترک دارند، آن هم این که به نظرشان همه چیز دیگر تمام شده است! با این تفاوت که یک دسته فکر می کنند با رفتن به رشته و دانشگاه مد نظرشان، دیگر همای سعادت روی شان هایشان نشسته و ادامه مسیر زندگی شان، دیگر فرش قرمزی است که باید با افتخار روی آن قدم بردارند و دسته دوم هم به نظرشان دیگر دنیا به آخر رسیده و

دیوانگی



سید مهدی سیدی

بعضی سوالات، انسان را فلج می کند؛ درست مثل یک تصادف بی هنگام که تن رنجور و خسته آدمی را نقش زمین کرده و او را برای سال های متمادی به ویلچر نشینی محکوم می کند. یکی از کوبنده ترین سوالات و مهلک ترین پرسش های زندگی این است: «بعدش که چی؟»

این همه درس می خوانم که چی؟ اصلاً کنکور قرار است چه گلی به سرم من بزند؟ حالا فرض کن در بهترین دانشگاه قبول شده و بشوم دانشجوی شریف و تهران و امیرکبیر، فوق لیسانس بگیرم، حتی بدون وقفه وارد مقطع دکتری شوم؛ یا اصلاً فرض کن پذیرش یک دانشگاه معتبر خارجی را به دست بیاورم و در دالان یک زندگی آرام و رؤیایی پا بگذارم، حقوق ۵۰۰۰ دلاری و تفریح و تحقیق و آرامش؛ اما بعدش که چی؟

این سوالات، کم و زیاد در مضمون های مختلف پیش روی بسیاری از ماست؛ سوالاتی که هدف های مهم زندگی را نشانه می گیرد و از جاده و راه و مقصد سوال می پرسد. سؤالاتی سخت و صریح و تا حدی ترسناک و سخت. سوالاتی که بسیاری از ما دوست نداریم آن را جدی بگیریم، آن را خاک مال می کنیم و بابتی اعتنائی و «خیلی هم مهم نیست» از کنارش عبور می کنیم.

رتبه ۲ کنکور سراسری که حالا دانشجوی مهندسی کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف است، دست شما را می گیرد و در قالب مستند «دیوانگی» شما را در راهروهای تودرتوی این سوالات پیش می برد. آنچنان که به صورت ناخود آگاه شما هم در نقش او فرو می روید و رد این سوال را در زندگی دیگران جست و جو می کنید.

در کل ماجرا، یک کلیدواژه بیش از هر کلام دیگری تکرار می شود. چیزی که آدم های پیشرو را از بقیه جامعه متمایز و مجزای می کند: «دیوانگی» و این دیوانگی عین عقل و تدبیر



است؛ یعنی غرق نشدن در خواسته های نامبارک جامعه، یعنی هضم نشدن در بعضی فشارهای بی خود خانواده، یعنی به رسمیت شناختن استعداد های خود، یعنی توجه به نیازهای مردم و از همه مهم تر هزینه دادن برای این مسیر پرتلاطم؛ یعنی جد شدن از آرامش ظاهری زندگی که چیزی شبیه سکون و هم انگیز مرداب است و این یعنی همان دیوانگی!

دانشجویان صنعتی شریف که خود تا حدودی پیموده این راه پراضطراب هستند سعی می کنند با ساخت مستند «دیوانگی» به شما کمک کنند بدون جاذبالی دادن با سوالات جدی زندگی رخ در رخ شوید.

این مستند اکران شده در جشنواره عمار، در کنار خوش ساخت بودن، رعایت تکنیک های حرفه ای فیلمسازی و برخورداری از سناریوی جذاب، به شدت راهبردی و اثرگذار است. دیدن آن احتمالاً شما را تکان خواهد داد و خواب شبانه را از چشم شما خواهد ربود. شاید طلایی ترین دیالوگ این مستند همان فراز پایانی است: در زندگی دنبال پاسخ های خود نگردید، دنبال سوالی بگردید که خودتان پاسخش باشید.